

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در بحث گذشته عرض کردیم فرق بین راه دوّم و سوّم تمسّک به اطلاق چیست؟ ظاهر عبارت آخوند در کفایه این بود که در راه دوّم فرمودند: «لو لم يكن بالمنحصر يلزم تقييده ضرورة أنه لو قارنه أو سبقه الآخر لما أثر وحده وقضيّة إطلاقه أنّه يؤثر كذلك مطلقاً»، اطلاق ما را به این نتیجه می رساند که شرط موجود در جمله شرطیه به تنهایی تأثیرگذار است؛ اعمّ از این که شرط دیگری سابق بر این شرط باشد یا نباشد، شرط مقارنی باشد یا نباشد.

پس، در بیان دوّم نتیجه اطلاق تأثیر خود شرط است به تنهایی مطلقاً؛ امّا در راه سوّم می فرمایند: مقتضای اطلاق شرط، تعین شرط است و ما نحن فيه را به موردی تشبیه می کنند که یک وجوبی داریم و دوران بین این است که آیا این واجب، واجب تعیینی است یا واجب تخییری، مقتضای اطلاق این است که تعیینی بودن را استفاده کنیم. توضیح راه سوّم این است که در بحث واجب تعیینی و تخییری اگر واجبی بخواهد عدل دیگری داشته باشد که واجب تخییری شود، باید مولا عدلش را بیان کند؛ واجب تخییری، به هر تعریفی که در واجب تخییری معنا کنند، به معونه زائده دارد نیاز دارد امّا واجب تعیینی بیان زائد لازم ندارد. شارع اگر بخواهد بگوید صلاة واجب تعیینی است، بیانی نمی خواهد؛ امّا اگر صلاة عدلی داشت مثلاً به نام روزه، باید می فرمود یا نماز یا روزه؛ واجب تعیینی نیاز به بیان اضافه ندارد اما واجب تخییری محتاج بیان اضافه است.

آخوند می فرماید: همان طور که در دوران بین تعیینی و تخییری می گوئیم اطلاق تعیینی بودن را اقتضا می کند، در ما نحن فيه نیز که نمی دانیم شرط علّت منحصره است یا نه، نمی دانیم این جمله شرطیه مفهوم دارد یا ندارد، اطلاق تعین این شرط را اقتضا می کند. بحثی که عرض کردیم، این بود که فرق بین راه سوّم و راه دوّم تمسّک به اطلاق چیست؟ بیانی را که در جلسه گذشته عرض کردیم، این بود که در راه دوّم، تمسّک به اطلاق شرط فقط از این جهت است که می خواهد تأثیر شرط سابق و شرط مقارن را نفی کند.

هدف از اجرای اطلاق و مقدمات حکمت، نفی تأثیر شرط سابق و شرط مقارن است؛ امّا در راه سوّم هدف نسبت به آینده است و با تعبیر مسامحی، می خواهیم بگوئیم این شرط عدل ندارد؛ شرطی که در جمله شرطیه آمده است، اطلاق تعین آن را اقتضا می کند؛ یعنی عدل ندارد. مؤیّن آن نیز تشبیهی است که مرحوم آخوند ذکر می کند.

چون - روی این نکات باید دقّت بفرمایید - اگر مثلاً کسی از شما در جلسه امتحان کفایه سؤال کند که آخوند این تشبیه را چرا در راه قبلی ذکر نکرد و فرمود: اگر ما بخواهیم بگوئیم غیر از این شرط، شرط دیگری، - یا سابق و یا مقارن - بخواهد تأثیر بگذارد، باید بگوئیم شرط موجود به تنهایی اثر ندارد - لما أثر وحده -؛ در حالی که اطلاق می گوید این شرط به تنهایی تأثیر دارد.

## بیان دوم فرق بین دو طریق تمسک به اطلاق

بیان دیگر فرق این است که بگوییم: در راه دوم هدف اطلاق، نفی تأثیر غیر است. در راه دوم می خواهیم ببینیم غیر از این شرط، چیز دیگری تأثیر دارد یا نه؟ به وسیله اطلاق نفی غیر می کنیم و می گوییم غیر از این شرط، شرط دیگری تأثیر ندارد. اما در راه سوم می خواهیم بگوییم شرط موجود، معیناً تأثیر دارد. ما هر چه تأمل کردیم، دیدیم که انسان نمی تواند فرقی بیش از این بیان کند.

## بیان مرحوم آقای حکیم در فرق بین این دو راه

مرحوم آقای حکیم در «حقائق الأصول» می فرمایند: فرق این دو راه آن است که در راه دوم، تمسک به اطلاق به لحاظ علیت تامه فعلیه است؛ یعنی می خواهیم بگوییم شرط، بالفعل علیت تامه دارد؛ اما در راه سوم دیگر مسأله فعلیت مطرح نیست و می خواهیم بگوییم که این شرط فی حد ذاته تأثیر دارد.

## اشکال استاد بر این بیان

به نظر می رسد که این بیان، بیان درستی نیست و بین راه دوم اطلاق و راه سوم، از نظر فعلیت فرقی وجود ندارد. چرا که اساساً اگر نتوانیم فعلیت را اثبات کنیم، به مفهوم نمی رسیم. مفهوم در جایی است که شرط فعلیت در شرطیت و علیت دارد. بخواهیم بگوییم یکی فعلی است و دیگری فعلی نیست، اصلاً به مفهوم نمی رسیم. لذا، این بیان، بیان درستی به نظر نمی رسد و بیان تامی نیست.

## کلام مرحوم ایروانی در بیان فرق

مطلب دیگری را مرحوم ایروانی دارند. ایشان در حاشیه خود بر کفایه به نام «نهایة النهایة» فرموده اند: راه دوم تمسک به اطلاق شرط، به عموم تأثیر ناظر است؛ یعنی تأثیرش اطلاق دارد، می خواهد چیز دیگری باشد یا نباشد؛ به عمومیت تأثیر نظر دارد؛ اما در راه سوم نظر به ذات شرط و کیفیت شرطیت است؛ یعنی در تعیین کیفیت، به اطلاق تمسک می کنیم. اگر عبارت ایشان را بخواهیم درست روشن کنیم، این است که در راه دوم اطلاق شرط مسأله از نظر عددی و عموم مطرح است ولی در راه سوم مسأله از نظر کیفیت مطرح است، در راه دوم می خواهیم بگوییم که اثر وحده و تأثیرش عمومیت دارد، چه شرط دیگری باشد و چه شرط دیگری نباشد؛ اما در راه سوم کاری به عمومیت و توسعه نداریم بلکه کیفیت تأثیر منظور است؛ می گوییم این تأثیر و شرطیت به نحو تعین است.

به عبارت دیگر، مرحوم ایروانی برخلاف مرحوم آقای حکیم می پذیرد که هر دو راه در علیت تامه فعلیه مشترکند، منتهی می فرماید اختلاف در این است که در راه دوم به اطلاق تمسک می کنیم برای اثبات توسعه این شرط؛ توسعه یعنی شرط به حدی شرطیت دارد که هر چیز دیگری هم باشد، باز به قوت خودش باقی است؛ اما در راه سوم دنبال کیفیت این شرطیت هستیم که به نحو تعین و مثل واجب تعیینی می ماند.

## اشکال بیان مرحوم ایروانی

بیان مرحوم ایروانی دقیق تر از بیان مرحوم آقای حکیم در کتاب حقائق است؛ اما اشکالش این است که با کلمه تعیین نباید در اینجا کیفیت را توهم کنیم. معنای تعیین شرط نیز این است که فقط این شرط تأثیر دارد و غیر از آن تأثیر ندارد. اینجا خیلی فرق نمی کند مسأله کیفیت و کمیت را مطرح کنیم. در راه قبلی هم اگر کمیت را مطرح کنیم، به کیفیت می رسیم؛ در این راه هم اگر کیفیت را مطرح کنیم، به کمیت می رسیم. خیلی نمی تواند یک فرق اساسی در اینجا برای ما باشد.

## کلام مرحوم مروج در منتهی الدرایه

بیان سوم از صاحب «منتهی الدرایه» است، ایشان فرموده اند: راه دوم تمسک به اطلاق شرط برای اثبات علیت تامه است؛ اما راه سوم برای تمسک به اطلاق شرط، برای اثبات انحصار است. به عبارت دیگر، در راه دوم برای علیت تامه استدلال می کنیم. یعنی: از اطلاق شرط و اجرای مقدمات حکمت علیت تامه را می فهمیم؛ اما در راه سوم از اجرای مقدمات حکمت انحصار را می فهمیم.

## اشکال مطلب آقای مروج

در جلسات گذشته عرض کردیم: در تمام این راهها می خواهیم به انحصار برسیم. مرحوم آخوند اول تصریح کرده اند که برای رسیدن به مفهوم در جمله شرطیه باید اثبات انحصار کنیم. هر راهی که برویم اگر ما را به انحصار برساند، می تواند ما را به مفهوم برساند. اگر راهی بخواهد بگوید این شرط فقط علیت تامه دارد اما کاری به انحصار نداشته باشد، ممکن است شرط دیگری نیز مقارن با این شرط علیت تامه داشته باشد؛ مثلاً در مورد حرارت، می گوییم نار علیت تامه برای حرارت دارد، خورشید هم علیت تامه دارد می شود دو علت تام باشد و یا ده علت تام برای معلول واحد وجود داشته باشد. بنابراین، این بیان نیز ما را به مفهوم می رساند؛ بیان این که این اطلاق ما را به علیت تامه می رساند، ما را به مفهوم نمی رساند.

## بیان مرحوم علامه طباطبایی در فرق

بیان چهارم، بیان مرحوم آقای علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) است. البته ایشان بیشتر به حکیم و مفسر مشهور است؛ اما حاشیه ای هم بر کفایه دارند که من از قدیم حاشیه ایشان را مورد مراجعه قرار می دادم، ایشان اینجا به قول معروف، آب پاکی را ریختند روی دست همه؛ و می فرمایند: این سه راهی که مرحوم آخوند برای اطلاق بیان کردند، لا یختلف إلا فی اللفظ، اینها اصلاً اختلاف معنوی ندارند بلکه اختلافشان فقط در لفظ است و از همه علیت منحصره را باید استفاده کنیم. این هم بیانی که ایشان گفتند.

## نظر استاد

ما در فرق بین این دو، - ملاحظه فرمودید - راه دیگری را طی کردیم که اول بحث توضیح دادیم؛ اگر آن قابل قبول باشد فیها؛ ولی واقعش این است که بیان فرق موجب تکلف است و نمی توانیم یک فرق روشن و خیلی درست و حسابی بین این دو راه ذکر

کنیم. عرض کردم شاهدش هم این است که در راه دوّم تمسّک به اطلاق شرط، با راه سوّم مرحوم آخوند، تشبیهی که در راه سوّم آورده اند، چرا در راه دوّم نیاورده اند؟ آنجا هم می شود که این تشبیه را بیاوریم؛ این طور نیست که این تشبیه فقط منحصر به همین راه باشد.

## عدم پذیرش راه سوّم از سوی مرحوم آخوند

امّا ایشان راه سوّم را نپذیرفته و فرمودند: اصلاً قیاس ما نحن فيه به مقیّس علیه قیاس مع الفارق است. اشکال آخوند به این راه آن است که واجب تعیینی و تخییری دو سنخ متباین از وجوبند و اصلاً دو نوعند؛ امّا در ما نحن فيه علیّت منحصره و علیّت غیر منحصره از نظر اصل علیّت و شرطیّت فرقی ندارند. ما نمی توانیم بگوییم نحوه تأثیر در مواردی که علیّت منحصره است با موردی که علیّت غیر منحصره است، فرق دارد. بنابراین، در این صورت هرکدام نیاز به بیان دارند. امّا بین واجب تعیینی و تخییری فرق وجود دارد؛ ممکن است به خاطر این که ماهیّتشان با هم فرق دارد، یکی نیاز به بیان داشته باشد و دیگری نیاز نداشته باشد؛ در حالی که علیّت منحصره و غیر منحصره چون ماهیّتاً و سنخاً یکی هستند، نمی توانیم بگوییم علیّت منحصره احتیاج به بیان اضافه ندارد امّا غیرمنحصره محتاج بیان اضافه است.

## اشکال بر مرحوم آخوند

به نظر ما، این بیان مرحوم آخوند نظیر همان بیانی که در راه قبلی ذکر کردند، قابل خدشه است؛ به این صورت که اختلاف در ماهیّت، سبب نمی شود که بگوییم یکی نیاز به بیان دارد و دیگری ندارد. شما می فرمایید وجوب تخییری و تعیینی از دو ماهیّت و سنخ اند؛ این درست؛ امّا ملازمه ندارد که بگوییم یکی بیان می خواهد دیگری نمی خواهد. همان طوری که اگر اتحاد در ماهیّت و سنخ علیّت منحصره و غیر منحصره مانع نمی شود که بگوییم یکی بیان می خواهد دیگری نمی خواهد. به عبارت روشن تر، ما در اجرای اصالة الاطلاق باید ببینیم از نظر عرف، کدام بیان می خواهد و کدام بیان نمی خواهد؟

ملاک این است که اگر متکلم لفظی را آورد که به یک موردی، نیاز به بیان اضافه ندارد و نسبت به مورد دیگر محتاج است، اصالة الاطلاق نسبت به آن که بیان نمی خواهد جاری می شود؛ ملاک در اطلاق، احتیاج به بیان اضافه و عدم احتیاج است؛ می خواهد اختلاف در ماهیّت داشته باشند و یا نداشته باشند. این اولاً، ثانیاً ما اصلاً مقیّس علیه را قبول نداریم؛ قبلاً در جای خودش اثبات کردیم که بر خلاف آن چه مشهور است که اصالة الاطلاق تعیینی بودن را اقتضا می کند، گفتیم اصالة الاطلاق چنین اقتضایی ندارد. هم واجب تعیینی بودن بیان اضافه می خواهد و هم واجب تخییری بودن. دنباله بحث راه بعدی است که مرحوم نائینی دارند، این را حتماً ملاحظه بفرمایید تا شنبه عرض کنیم. والسلام